اقتربت الساعة وانشق القمر
عجالة الانشقاق دافع الشقاق عن
۱۲۹۷
در مطبع فیض چشمہ واقع لکھنؤ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

برآر از بدء بسم الله تیغ خوش مقالی را | مسخر کن سواد عالم نازک خیالی را

حمد خدائی را که بسفت کلک سحر از صنعت کاملهٔ خود بیافرید و آذر روشنی شمع مهر و ماه و لمعهٔ انوار
دیگر انجم بلال تجلی منور گردانید قندیل ظلمت شب ماه است و مشعل مهر مضی روز روشن بلا
چشم دوربین منجمان بدریافت اجرام کنهش بی بصیرت و عقل همه دان حکما از تحقیق
تخلیق بی خبر همانا در نظر هم ماه جرمی ست علوی که بثبت رسالت مصطفوی که بعد تحدی بانشارت
اصابع فیض منابع دو پاره ساخت و در چشم جماعهٔ مشرکین منکرین خاک انداخت تا آنکه از
نالیدند و بزبان حال نالیدند ع چو عرشش برآمیخت شمشیر بیم ٭ به معجز میان قمر را د
و نیم ٭ صلی الله علیه و علی آله و اصحابه ما دامت شموس طالعة و الاقمار لامعة اما بعد میگوید
خاکسار ذرهٔ بی مقدار وکیل احمد سکندرپوری صانه الله تعالی عن الضر المعنوی و الصوری
که درین ایام رسالهٔ السیف الماضی لقطع القول المنکر انشقاق القمر فی الماضی
مؤلفهٔ عالم نحریر فاضل بی نظیر بدر مدارج تدقیق شمس معارج تحقیق شاعر بی همتا و ان طوطی هند
جناب مولانا مولوی محمد عبد الله تجاوز الله تعالی عن جناه بن محمد صدیق خان مشهور
خیل تغمده الله تعالی بالرحمة الواسعة الذیل که حسب ارشاد فیض بنیاد ینبوع بحار معانی مرکز
سخندانی متکی اریکهٔ دولت و اجلال متربع نشین چار بالش فضل و کمال منتخب ادوار فلکیه
شرافت ملکیه و آلا نژاد عالی همم آیهٔ فیض بحر کرم شمع انجمن اقبال قندیل ایوان جاه و جلال

یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ دام اقباله
واجلاله تصنیف شده در مطبع حسنیه بنارس بپایهٔ طبع در آمده است از بعضی احباب بهدیه بدست فقیر افتاد
محرر رساله در نفی تقلید جامع معقول و منقول حائز فروع و اصول گلدستهٔ مجالس علما و مستفیدی
محافل فضلا مولانا حافظ حکیم احمد علی احراری رامپوری ادخله الله تعالی بحبوحة جنانه و ارتقاه باعلی
رضوانه بی تحاشا افتاده مسلک تنقید و تحقیق و جادهٔ تنقیح و تدقیق را از دست داده سعی ای گل بتو
خورسندم تو بوی کسی داری ❀ اگر جامع رساله رسالهٔ عقد الدرر و تبصره که بر تقلید مولانا
مرحوم نگاشته شده ملاحظه می کرد ز بهار دگر نقد سیه را آتش نمی کرد ❀ آتش کرده است بلی
سعدیا زسوز عشق ❀ سوزی که دید نسبت با شرار بنگرید ❀ نظر بران توهم تا بحثی که متعلق برساله
نظم الدرر فی سلک معجزة شق القمر مصنفه استادی و من الیه استنادی عالم ربانی فاضل لاثانی
قدوهٔ ارباب تحقیق زبدهٔ اصحاب تدقیق سر آمد واصلین مقتدای کاملین ناجی البدعة محیی السنة
رافع اعلام شریعت غرا ناصب ظلال حنفیهٔ بیضا جناب مولانا حافظ محمد عبد الحلیم
ادخله الله تعالی جنات النعیم می باشد و او تحقیق و سهم و تیر آهنی بر شاه راه طالبین شاهد و نیا الکبریت سلک سند
سهم تا باشد که به صفای آن طریق مستقیم گم گشته راه را باید که گوش بر نالهٔ مطرب کن و بلبل بگذار
که نگوید سخن از سعدی شیرازی به ❀ و این رساله را به دافع انشقاق عن اعجاز الانشقاق
نامیدم و کلید اسرار شق القمر نام ۱۲۹۰ تاریخ تصنیف اوست و من الله المبدأ
والیه النهایة و هو المسؤل فی کل مامول فاقول بی نظیر گوید باید دانست که مولوی عبد الحلیم صاحب
لکهنوی رحمه الله تعالی هم در رساله خود نظم الدرر فی سلک شق القمر که در اثبات و فروع معجزه شق القمر
نوشته اند بر ردّ این قول تفهیمات الهیه پرداخته اند چنانچه تقریر مولوی موصوف بعینه استیعابا
نقل کرده بعده جواب آن مرقوم میگردد و آن این است فان قلت ان اخبار انشقاقه قبل وقوعه
اخبار بالغیب و هو معجزة له صلی الله علیه و آله و سلم قلت علی هذا یکون الاخبار بالغیب معجزة لا الانشقاق
بذاته و هذا خلاف صریح الاحادیث المرویة و من ههنا اتضح ضعف ما فی التفهیمات الالهیة لبعض اعیان
الدهلی اما شق القمر فعندنا لیس من المعجزات انما هو من آیات القیامة کما قال الله تعالی اقتربت الساعة
وانشق القمر و لکنه صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم اخبر عنه قبل وجوده فکان معجزة من هذا السبیل

انتهى فان هذا الكلام محصله الاول ان القمر سوف ينشق ولم ينشق بعد لكنه صلى الله عليه وآله وسلم اخبر
عنه قبل وجوده من قبيل الاخبار بالغيب فهذا معجزة وفيه اما اولا فبانه ظهر عدم سداده بوجوه يعني في
تحقيق معنى آية اقتربت الساعة وانشق القمر ان انشق ماض على حقيقته لا بمعنى ينشق كما مر واما
ثانيا فبانه يعارضه ما قال في فتح الخبير بما لا بد من حفظه في علم التفسير انشق القمر على عهد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فرقتين فرقة فوق الجبل وفرقة دونه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
اشهدوا انتهى واما ثالثا فبانه يخالف الاجماع المنقول من جمهور المفسرين على ان القمر قد انشق في
عهده صلى الله عليه وآله وسلم كما في شرح الشفا للافندي والثاني ان القمر قد انشق ولكن نفس الشق
ليس من المعجزات انما هو من آيات الساعة الا انه صلى الله عليه وآله وسلم اخبر عنه قبل وجوده فكان
معجزة من هذا السبيل وفيه انه يخالف الاحاديث الناطقة على كون نفسه معجزة وآية له صلى الله عليه وآله
وسلم ويعارض ما من هو به في فتح الرحمن في تفسير القرآن من انه معجزة له صلى الله عليه وآله وسلم
ومن العجائب ما قال فعندنا فانه كان الاولى ان يقول فعندي اذ اهل السنة لا ينكرون كون الشق
من المعجزات وان حمل بعض المفسرين الماضي في الآية على المستقبل على انه لا منافاة بين كون الشق
آية له صلى الله عليه وآله وسلم وكونه آية للقيامة كما تتوهم من عبارته اما ترى ان بعثته صلى الله عليه وآله
وسلم من آيات القيامة فانه خاتم النبيين ولا نبي بعده وقال لكنه صلى الله عليه وآله وسلم اخبر عنه
الخ فلم يثبت ما وجدنا رواية دالة على انه صلى الله عليه وآله وسلم اخبر عن الشق اولا ثم انشق ترجمه اگر کوئی
کہ اخبار انشقاق قمر قبل وقوع آن اخبار بالغیب ست واین معجزه ست مر نبی صلی الله علیه وآله وسلم
را جواب میگوییم که بنابرین اخبار بالغیب معجزه خواهد بود نه انشقاق قمر بذاته واین خلاف تصریحات
احادیث مرویه ست واز ینجا منخسف می گردد قمر آنچه در تفهیمات الهیه ست اما انشق القمر فعندنا لیس
من المعجزات انما هو من آيات القيامة كما قال الله تعالى اقتربت الساعة وانشق القمر ولكنه صلى الله
عليه وآله وسلم اخبر عنه قبل وجوده فكان معجزة من هذا السبيل انتهى زیرا که این کلام را دو محمل است یکی
آنکه ان القمر سوف ينشق ولم ينشق بعد یعنی انشقاق قمر عنقریب واقع شود وهنوز واقع نشده
لیکن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد از ان قبل وجود آن از قبیل اخبار بالغیب پس باین وجه
معجزه است ودرین بچند وجه تامل است اول آنکه ظاهر شده است ضعف این توجیهات چنانچه

در تفسیر آیه مذکوره دانستی و ثانیاً آنکه معارض ست این را انچه صاحب تفهیمات در فتح الخبیر گفته که انشق القمر
علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرقتین فرقة فوق الجبل و فرقة دونه فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اشهدوا و ثالثاً آنکه این قول خرق اجماع جمهور مفسرین ست که گفته اند انشق فی
عهده صلی الله علیه وآله وسلم محل دوم آنکه قمر منشق گردید لیکن نفس شق از معجزات نیست بلکه از
آیات قیامت ست که خبر داده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن قبل وجود آن پس باین
وجه از معجزات خواهد بود و این مخدوش ست با آنکه مخالف احادیث ست که بر معجزه بودن این ناطق اند
و نیز معارض ست بانچه در فتح الرحمن گفت که این معجزه ست و از عجائبات انچه فقند ناگفته و اولی این
بود که لفظ عندی می گفت زیرا که اهل سنت از معجزه بودن نفس شق قمر منکر نیستند اگرچه بعض مفسرین
صیغه ماضی را که در آیه ست بر مستقبل حمل نموده اند علاوه آنکه میان معجزه بودن شق و میان بودن شق
از آیات قیامت منافاتی نیست چنانچه از عبارتش موهوم می گردد یعنی بینی که بعثت سرور عالم صلی الله
علیه وآله وسلم خود از آیات قیامت ست چه پس از وی نبی نیست و آنچه گفته لکنه اخبر عنه صلی الله علیه وآله
وسلم الخ پس این ثابت نشده است و روایتی یافته نشد که دال باشد برینکه آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم اولاً از انشقاق قمر خبر داد و بعده آنرا انشق نمود انتهی ترجمه فاضل لکهنوی رحمه الله تعالی
می گویم جواب ازین اعتساف و انجلاء ازین انخساف بدین وجه است که قوله و بنا برین اخبار بالغیب
معجزه خواهد بود نه انشقاق قمر بذاته انتهی مستقیم نیست زیرا که معجزیت اخبار بوقوع انشقاق قمر را عدم
معجزیت انشقاق قمر لازم نیست چه ممکن ست که اخبار بالغیب بانشقاق یک معجزه باشد و انشقاق
معجزه دیگر و تعریف معجزه در هر دو صادق ست و شرائط هفتگانه معجزه در هر دو موجود خصوصاً
شرط هفتم که آن متاخر بودن خارق ست از دعوی یا بودن آن ست مقارن دعوی چنانچه
در شرح مواقف ست السابع ان لا یکون المعجز متقدما علی الدعوی بل مقارنا لها او متاخرا عنها
هفتم آنکه نباشد معجزه مقدم بر دعوی بل مقارن باشد مر آنرا یا متاخر باشد از ان و میان معجزیت اخبار
بانشقاق و معجزیت نفس انشقاق منافاتی نیست چنانچه میان معجزه بودن انشقاق و علامت قیامت
بودن او منافات نیست و سابقاً از فاضل حیدرآبادی نقل نموده شد که ما صرف اخبار را معجزه نمیگوییم
و آنرا معجزه براسه نمیدانیم بلکه شق القمر را معجزه می گوییم لاکن ثبوت آن بجهت دلالت اخبار می شود

فقیر حقیر گوید تقریر عدم استقامته استقامتی ندارد و درین مقام فاضل بی نظیر عبارت شرح مواقف
و شرح مقاصد را که خود ناقل آن است چرا نگرد از عبارات منقوله صریح نمایان است که در معجزات
مقدم علی الدعوی که مدعو بزمان متطاول از کتم عدم بمنصه ظهور جلوه گر اشود اخبار عن الغیب
معجزه مقارن للدعوی باشد و همین است مذهب منصور و مختار مسلک صاحب تفهیمات علی رغم
فاضل بی نظیر پس درین مقام چرا مسلک خلاف تحقیق را اختیار کند ملخص کلام شرح مقاصد
این است که متاخر عن الدعوی اگر بعد زمان متطاول باشد دو صورت دارد کسیکه مقارنته دعوی
را در باب معجزه شرط می گوید اخبار بالغیب بمسلک وی معجزه خواهد بود و کسیکه مقارنته دعوی
را شرط نمی گوید نفس آن امر بمذهب وی معجزه قرار خواهد یافت پس بر مسلک اول که مختار است
اخبار بالغیب معجزه خواهد بود و بر مسلک ثانی نفس انشقاق ازین تقریر نمایان است که معجزیت
اخبار بوقوع انشقاق قمر را عدم معجزیت انشقاق قمر لازم است زیرا که در صورت شرط مقارنته
بسبب وجود شرط مذکور اخبار بالغیب معجزه خواهد بود نه نفس انشقاق لفوات الشرط افسوس است
که فاضل بی نظیر کلام منقوله و مقبوله خویشتن را فراموش می کند و الا زینهار بگرد این احتمال نمیگردید

هدیه بکر مصنوع برای نظر است | گر نه بینی چه بود قائل چشم بصیر

آنچه بر بنای کلام سابق می گوید که ممکن است که اخبار بالغیب بانشقاق یک معجزه باشد و انشقاق
معجزه دیگر بنا بر فاسد علی الفاسد است زیرا که اخبار بالغیب بشرطی خاص معجزه است و نفس شق
بشرطی دیگر و هر دو شرط باهم متقابل می باشند کما هر با هی محال چون اخبار بالغیب بمسلکی معجزه
باشد و نفس شق بطریقی دیگر و مسلک اول حسب مذاق فاضل بی نظیر مختار صاحب تفهیمات باشد
پس اجتماع مسلکین چگونه روا خواهد بود تا که عامی وجود شرائط خصوصاً آن شرط بهم ادعامی بحث است
زیرا که هر گاه بمذاق فاضل بی نظیر شق قمر بعد زمان متطاول واقع شده پس بر تقدیر شرط مقارنته
صرف اخبار بالغیب معجزه خواهد بود نه شق کما یظهر من کلام شارح المقاصد شارح مواقف همین را
مذهب منصور قرار داده و فاضل بی نظیر همین مذهب را بکمال اصرار مسلک صاحب تفهیمات گفته
و تحقیق تمم که تفصیل متاخر که در شرط مفقود می باشد درین مقام چرا از دست داد با آنکه استناد آنرا
نقل کرده باشد و العجب کل العجب که با وصف آنکه میان معجزیت اخبار بانشقاق و معجزیت نفس انشقاق

در پی تقلید آن شده اصلی ندارد و لما مرمنا ان شق القمر لیس بمعجزة لو قوعه بعد زمان متطاول علی مسلک
صاحب الرساله فتذکر باسلف ؎ دریغ نیست ز تو هر چه هست سعدی را * ولی آن کند که تو گوئی و گر چه
می خواهی * فاضل بی نظیر گوید و قوله هذا خلاف صرائح الاحادیث المرویة الخ ظاهر ست که حدیثی از احادیث
مرویه دال بر نفی این معنی نیست و در مقام استدلال بنا بر قاعدهٔ اصول اثبات مقدم ست بر نفی
کما مر سابقا و می آید آنچه دال برین معنی ست فقیر حقیر گوید که هر گاه کبرائی مشرکین مکه همچو ولید بن مغیره
مخزومی و ابو جهل بن هشام و عاص بن وائل و عاص بن هشام و اسود بن یغوث و اسود بن مطلب
و ربیعه بن اسود و نضر بن حرث پیش سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر شده معجزه خواه شوند و استدعا
نمایند که اگر در دعوی رسالت صادقی قمر را دو شق کن که نصف آن بر ابی قبیس باشد و نصف بر قیقعان
سرور عالم صلی الله علیه وسلم فرماید که اگر شق قمر کنم ایمان می آرید ایشان تسلیم کنند پس حسب
استدعای ایشان شق کند اندرینصورت نفس شق چگونه معجزه نباشد آیا این معنی تحدی نیست یا فرق عادت
نی آیا درین باب حدیث مروی یافته نمی شود نظم الدرر از احادیث مرویه مالامال ست ازان در گذشتم
ندانم که فاضل بی نظیر از رساله خود فلقهٔ ثانیه را چرا سهو کند و چرا احادیث مرویه را از یاد دهد طرفه
اینست که معنی نفی و اثبات هم فراموش کرده چه هر گاه از احادیث مرویه معجزیت انشقاق قمر ثابت
باشد پس معنی نفی کجاست آنچه باعتبار این معنی که از احادیث مرویه عدم معجزیت انشقاق ثابت
نیست نفی فهمیده شد عین نافهمی ست زیرا که نفی النفی اثبات ست اگر فاضل بی نظیر در پی تسلیم
یا فهمید تقریر سابق تاملی یا وقتی دارد همانا نفی النفی یا عدم العدم را در صفحهٔ خاطر صفا مظاهر خویش
منتقش سازد و دوران تاملی بکار برد که آیا اثبات ست یا نفی و وجود ست یا عدم زید لیس بلا موجود را
نگرد که معنیش زید موجود ست یا معدوم هم حافظ شیراز فرماید ؎ این نیست که حافظ را مهرت رود از
خاطر * کان سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد * معنی متبادر همین ست نه چنان ست که محبت سابقه
تو از دل حافظ سلب یا زائل شود بلکه محبتی که داشتم تا مرگ خواهد بود اگر از مصرعهٔ اول بلحاظ حرف
نفی سلب محبت مراد باشد ندانم که این شعر موزون چه قدر متحمل بار اهمال خواهد شد درینصورت
آنچه قاعدهٔ اصول مذکور شد مفید مدعای خصم و نصیب دشمنان خواهد بود زیرا که آنچه نفی تصور کرده
نفی نیست بلکه اثبات ست ؎ ترسم گر از محبت خویشش خبر کنم * با خویش سر گرانی او بیشتر کند

فاضل بی‌نظیر گوید قوله ومن بهنا انخسف قمرا فی التفهیمات الالهیة الخ می گویم آنچه معترض محمل عبارت
محدث دهلوی قدس سره را منحصر در دو محمل نموده پایهٔ استقامت نمیدارد چه محمل عبارت محدث دهلوی ازین
هر دو یکی نیست بلکه محمل او امر ثالث ست و آن این ست که یعنی شق قمر که در زمان رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم واقع شده آن نزد ما از معجزات متقدمات بر دعوی مانند ارهاصات و از معجزات
مقارنات الدعوی نیست بلکه از معجزات متاخرات از دعوی نبوت ست که بعد زمان متطاول
از دعوی نبوت واقع شده و در معجزات متاخرات الدعوی بنابر مذهب مختار وجه دلالت بر صدق
نبوت اخبار بالغیب ست زیرا که در معجزه بودن خارق مقارنت او بدعوی نزد اکثر شرط ست چنانچه
در شرح مواقف ست کما مر آنفا الشرط السابع ان لا یکون المعجز متقدما علی الدعوی بل مقارنا
لها و در معجزات متاخرات از دعوی که بعد زمان متطاول بمنصهٔ ظهور جلوه آرا گردیده اند بجز اخبار بالغیب
صورت مقارنت نمی پذیرد پس بناء علیه در معجزات متاخرات الدعوی بنابر مختار اخبار بالغیب
را وجه دلالت بر صدق قرار داده اند چنانچه در شرح مواقف در شرط سابع از شرائط معجزه
گفته و اما المتاخر عن الدعوی فاما ان یکون تاخره بزمان یسیر معتاد و مثله فظاهر انه دال علی صدقه
او بزمان متطاول مثل ان یقول معجزتی ان یحصل کذا بعد شهر فحصل فاتفقوا علی انه معجز لکن اختلفوا
فی وجه دلالته فقیل اخباره عن الغیب فیکون المعجز مقارنا للدعوی لکن تخلف عنها علمنا بکونه معجزا
وقیل حصوله فیکون متاخرا عن الدعوی وقیل یعنی قوله ای اخباره معجزا عند حصول المدعو به
فیکون المعجز علی هذا القول متاخرا باعتبار صفته انتهی کونه معجزا والمختار هو القول الاول لان
اخباره کان اخبارا بالغیب فی نفس الامر فیکون مقارنا للدعوی والمتخلف عنها هو علمنا بکونه معجزا
لا کونه معجزا انتهی و اما متاخر از دعوی پس یا آنکه تاخر او باندک زمان باشد که مثل او معتاد ست
پس ظاهر ست که این دال ست بر صدق او یا بزمان دراز مثل آنکه بگوید که معجزه من واقع شود
چنان و چنان بعد یکماه مثلا پس همچنان واقع شد پس اتفاق کرده اند برین که آن معجزه است
لیکن اختلاف کرده اند درینکه وجه دلالت آن چیست پس بعضی گفته اند که وجه دلالت درین اخبار
او بغیب ست پس باشد معجزه مقارن همرای دعوی لیکن متخلف شده است علم ما از معجزه بودن آن
معجزه و بعضی گفته اند که وجه دلالت درین حصول آن خارق ست پس معجزه بصورت متاخر باشد

از دعوی و بعضی گفته اند که اگر در اخبار او معجزه هنگام وقوع موعود هم پس باشد معجزه برین قول متاخر با عتبار
صفت یعنی معجزه بودن و مختار قول اول ست چه اخبار او بالغیب در نفس الامر بوده پس مقارن دعوی
باشد و تخلف از وعلم ماست به بودن آن معجزه نه معجزه بودن آن انتهی و موید این معنی ست آنچه در شرح
مقاصد نوشته و ان کان بزمان ستطاول فالمعجزة عند من شرط المقارنة هو ذلک القول لمقارن فانه
اخبار بالغیب لکن العلم باعجازه متراخ الی وقت وقوع ذلک الامر ومن جعل المعجزة نفس ذلک الامر فهو
لایشترط المقارنة واگر باشد بزمانه دراز پس معجزه نزد کسیکه شرط می کند مقارنة را همان قول مقارن ست
زیرا که آن قول اخبار بغیب ست لکن علم باعجاز آن متراخی ست تا وقت وقوع آن امر و کسیکه می گرداند
معجزه نفس آن امر را پس آن کس شرط می کند مقارنت را پس بنا برهمین مذهب مختار محدث دهلوی فرموده اند
انما هو من آیات القیامة یعنی انشقاق که بوقوع آمده از آیات قیامت ست لاکن چون وقوعش
بتحدی ست و از معجزات متاخرات عن الدعوی ست وجه دلالت درین بنا بر مذهب مختار متکلمین اخبار
بالغیب ست و بنا برین وقوع خارق را هم معجزه می گویند لیکن وجه دلالت آن اخبار بالغیب ست
و بنا بر علیه فرموده فیکون معجزة من هذا السبیل پس اندرینصورت این عبارت محدث دهلوی قدس سره
بعبارت فتح الرحمن و سرور المحزون و فوز الکبیر که از مولفات او اند معارض نه شود و مخالف وجوهات
مذکوره در تحت آیت که بثبت وقوع شق القمر اند نگردد و خرق اجماع هم نخواهد بود فقیر حقیر گوید آنچه فاضل
بی نظیر عبارت تفهیمات را محمل ثالث بر آورده به نظر جلی صحیح نیست زیرا که صاحب تفهیمات از نفس شق قمر
معجزیت را نفی ساخته آنرا آیتی از آیات قیامت قرار می دهد و آیت قرآنی را برین معنی شاهد می آرد و اخبار
بالغیب را معجزه می فرماید پس اگر از لفظ معجزات متقدمات بر دعوی و مقارنات دعوی مراد باشد
معجزات مقدمات بر دعوی که ارهاصات گویندش خود معجزه نیست بر تقدیر تسلیم انما هو من آیات
القیامة از ان آبی ست چه هر گاه از شق القمر نفی معجزه نموده آیت قیامت قرار داده شده از معجزه بجمیع
اقسامها مراد خواهد بود درینصورت توهم این معنی ناشی می گردد که هر گاه آیت قیامت باشد چرا معجزه
گویندش رفع آن باین تقریر نموده شد که چون درین واقعه اخبار قبل وقوع شده این اخبار معجزه
خواهد بود اگر تسلیم کنیم که از معجزات معجزات مقدمات بر دعوی و مقارنات دعوی هم مراد ست و از انما
هو من آیات القیامة نفی تعلق کنیم پس هر گاه شق القمر از معجزات مقارنات بالدعوی ست کما مر و سیاتی

و بدایة پس چگونه متاخر بزمان متطاول خواهد بود و اگر تسلیم کنیم پس اخبار بالغیب بر مذهب منصور معجزه خواهد بود کما اختاره
صاحب التفهیمات نه نفس شق چنانکه از عبارت شرح مواقف و مقاصد متحقق می شود و در شرح مواقف
بعد عبارت منقوله می طرازد فیبطل بذلک القول الثالث واما القول الثانی فلا طائل تحته لان ذلک الحصول
لا یمکن جعله معجزاً الا اذا کان خارقاً للعادة و ربما لم یکن کذلک وان جعل شرطاً لاتصاف الاخبار بالاعجاز فقد
رجع الی الثالث ویبطل ببطلانه درینصورت نفس شق معجزه نخواهد بود بلکه قول مقارن یعنی اخبار بالغیب
و این خلاف مقصود فاضل بی نظیر ست انچه فاضل بی نظیر بعد نقل قول شرح مقاصد بر آن تتمه شده
در صدد اصلاح گردیده می طرازد بنابرین وقوع خارق را هم معجزه می گویند لیکن وجه دلالت آن اخبار
بالغیب ست انتهی بعبارته صحیح نیست زیرا که هرگاه حسب بیان فاضل بی نظیر بر مسلک صاحب تفهیمات
شق القمر بعد دعوی پس از انقراض زمان متطاول واقع شده باشد و از مذاهب ثلثه در عبارت تفهیمات
مسلک مختار متکلمین برگزیده باشند و وقوع خارق کی معجزه خواهد بود و عبارتی که از شرح موقف مذکور شده
از ان صاف نمایان ست که مسلک مختار متکلمین همین ست که اگر معجزه بعد زمان متطاول از اخبار بالغیب واقع شود معجزه اخبار بالغیب
ست و این معجزه مقارن دعوی باشد و نفس آن امر را معجزه قرار دادن مسلک ثانی ست غیر مختار که خود
شارح مواقف بر آن معترض شده پس حسب تقریر شارح مواقف اگر صاحب تفهیمات مذهب مختار متکلمین
برگزیده اند نفس اخبار بالغیب معجزه خواهد بود نه نفس شق و مؤید این مسلک ست انچه از شرح مقاصد
مذکور شده چه محصل عبارتش این ست که اگر بعد زمان متطاول واقع شود بمسلکی که مقارنت دعوی شرط
کنند اخبار بالغیب معجزه باشد و کسیکه مقارنت را شرط نکنند نفس آن امر پس هرگاه هر دو مسلک علیحده علیحده
بلکه متقابل باشند و حسب بیان فاضل بی نظیر صاحب تفهیمات مذهب مختار برگزیده باشند نفس شق
چگونه معجزه خواهد بود والا یلزم اختلاط المسلکین المختار وغیر المختار و عبارة فتح الرحمن و سرور المحزون و
فوز الکبیر با عبارة تفهیمات الهیه بهان سان معارض باشد زیرا که عبارت تفهیمات اخبار بالغیب را معجزه
گوید نه نفس شق را و عبارت کتب موصوفه نفس شق را فثبت الحق ؎ سعدیا گفتار شیرین پیش آن کام
و دهان * در بدریا می فرستی زر بمعدن می بری * فاضل بی نظیر گوید انچه فاضل لکهنوی گفته که فما وجدنا
روایة دالة علی انه صلی الله علیه وآله وسلم اخبر عن الشق اولاً ثم شقه انتهی جوابش بر دو وجه است یکی آنکه
روایت متضمن این معنی که اولا از انشقاق خبر داد پس تر انشقاق واقع شد چنانکه در شیخ زاده حاشیه

بیضاوی در تحت آیہ اقتربت الساعۃ وانشق القمر نوشتہ عن ابن مسعود انہ قال یا وعد رسول من
اشراط الساعۃ کلہا قد مضی الا اربعۃ طلوع الشمس من مغربہا ودابۃ الارض وخروج الدجال وخروج
یاجوج وماجوج ای آنچہ وعدہ کرد اللہ تعالیٰ رسول خود را از اشراط قیامت ہمہ بگذشتند مگر چہار طلوع آفتاب
از مغرب وخروج دابۃ الارض وخروج دجال وخروج یاجوج وماجوج انتہی واز تفسیر نیشاپوری بالا
نقل نمودہ شد کہ انہ تعالیٰ جعل انشقاق القمر آیۃ من الآیات لرسولہ ولو کانت مجرد علامۃ القیامۃ
لم یکن لہ اعجاز کما لم یکن خروج دابۃ الارض وطلوع الشمس من مغربہا وغیرہما معجزات لہم کلہا مشترکۃ
فی نوع آخر من الاعجاز وہو الاخبار عن الغیوب انتہی ہر آئینہ گردانید اللہ تعالیٰ انشقاق قمر را آیتی
از آیات برای رسول خود واگر باشند مجرد علامات قیامت نباشند برای او اعجاز چنانچہ نیست خروج
دابۃ الارض وطلوع آفتاب از مغرب وغیر این ہر دو معجزات آری اینہا مشترک اند در نوع دیگر
از اعجاز وآن اخبار از غیوب ست پس عبارت نیشاپوری صاف ناطق ست باینکہ شق القمر و
طلوع الشمس از مغرب وغیرہ علامات قیامت در سابقہ اخبار قبل الوقوع مشترک اند ونیز از تفسیر
سابقہ نقل نمودہ شد کہ لا یقال لا اخبار عنہا ای عن واقعۃ انشقاق القمر قبل وقوعہا معجزۃ الخ ای
گفتہ نشود کہ اخبار از ینہا یعنی از واقعہ انشقاق قمر قبل وقوع آن معجزہ است پس این عبارت ہم دال
برینکہ اخبار از انشقاق قبل وقوع آن بودہ است ورنہ این اعتراض صورت نمی بندد کما لا یخفی
علی المتامل فقیر حقیر گوید کہ مطلب عبارت نظم این ست کہ ہیچ روا نیست دال برین معنی بنا فہم
کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمقام تحدی ومعارضہ مشرکین اولا از شق خبر دادہ باشد کہ بعد
مدت کذا واقع خواہد شد پس از ان بطریق اعجاز شق فرمودہ باشد اندرینصورت عبارت شیخ زادہ
مفید مدعا فاضل بی نظیر نخواہد شد زیرا کہ مطلب شیخ زادہ این است کہ آنچہ او تعالیٰ جل شانہ از اشراط
قیامت وعدہ فرمودہ است ہمہ بگذشتند مگر چار وظاہر ست کہ این مطلب را با مفہوم عبارت نظم تعلق
خاص نیست علاوہ برین از عبارت شیخ زادہ مفہوم می شود کہ او تعالیٰ جل شانہ اشراط ساعۃ را بیان
فرمودہ کہ از ان جملہ اقتربت الساعۃ وانشق القمر ہم می باشد لیکن از کجا مفہوم می شود کہ اولا از انشقاق
خبر داد وپستر انشقاق واقع شد آنچہ استدلال از عبارت تفسیر نیشاپوری نمودہ شد اینہم صحیح نیست
زیرا کہ مراد از لہم کلہا مشترکۃ فی نوع آخر من الاعجاز ہو الاخبار عن الغیوب این ست کہ خروج دابۃ الارض

وطلوع شمس من مغربها وغیرها در اخبار عن الغیوب که معجزه است شریک بوده اند و الانفس خروج دابة الارض
وطلوع الشمس من مغربها وغیره من اشراط الساعة از علامات قیامت ست نه معجزه ونفس انشقاق قمر
علامت قیامت وهم اعجاز ست اول بلحاظ خرق والتیام اجرام علویه ثانی بوجه تحدی و وقوع شق
بحالت معارضه کفار خطا همین ست که فاضل بی نظیر تحت همه کلها انشقاق قمر را هم شمرد و این قدر نفهمید
که اگر چنین باشد در انشقاق قمر و خروج دابة الارض وغیره علامة و اعجاز آهیچ فرقی نخواهد بود و هذا
کما تری صریح خلاف تصریح القوم آنچه استمساک از عبارت تفسیر کبیر نموده شد آنهم درست نیست زیرا که
جوابش بنای اعتراض را از بیخ می کند و ضرور نیست که اعتراض صحیح باشد اعتراض بطور مغالطه
و احتمال هم می باشد البته جواب حامل تحقیق حقیق می باشد عبارت تفسیر کبیر این ست لا یقال الاخبار
عنها قبل وقوعها معجزة لانا نقول فح یکون هذا من قبیل الاخبار عن الغیوب فلا یکون سوی معجزة
برأسه و ذلک فاسد از تقریر جواب صاف نمایان ست که درین معجزه شق قمر ست نه اخبار بالغیب
بهر حال این فهمید فاضل بی نظیر قابل وجد ست زیاده ازین چه گذارش رود ۵ او می کند
سوال و مراد در جواب او .:. از اضطراب دل نتواند سخن کند .:. فاضل بی نظیر گوید دوم آنکه کتب احادیث
مملو ست از ینکه تحدی و معارضه سرور عالم صلی الله علیه وسلم با مشرکان پنج سال قبل از وقوع
انشقاق بود و معنی تحدی طلب معارضه هست در آنچه گردانداو را شاهد بر دعوی خود و عاجز نماید غیر
را از اتیان آن و بنا بر مذهب مختار برای تحدی دعوی رسالت کافی ست چنانچه در زرقانی شرح
مواهب نوشته یکفی للتحدی دعوی الرسالة فکل ما وقع بعدها من الخوارق آیات سواء کانت
لطلب المثل ام لا انتهی پس هر چه واقع شود بعد آن از خوارق آیات و معجزات اند برابر ست که بطلب
مثل باشد یا بغیر آن و در تحدی التصریح به تحدی هم شرط نیست چنانچه در شرح مواقف ست و لا
یشترط التصریح بالتحدی و طلب المعارضة کما ذهب الیه البعض الحق انه لا یشترط بل یکفی قرائن الاحوال
مثل ان یقال لمدعی النبوة ان کنت نبیا فاظهر معجزا فیفعل فیکون ظهوره دلیلا علی صدقه نازلا
منزلة التحدی و آیا شرط کرده شده ست تصریح به تحدی و طلب معارضه چنانچه رفته اند بسوی
آن بعضی حق آن ست که شرط نیست بلکه کفایت می کند قرائن احوال مثلا اینکه گفته شود او را
مدعی نبوت را اگر هستی تو نبی پس ظاهر بکن معجزه را پس ظاهر کرد

پس باشند او را دلیل بر صدق او نازل بمنزله تحدی و تعیین معجزه هم شرط نیست چنانچه هم در شرح مواقف بعد چند سطر از عبارت مذکوره نوشته والظاهر انه لا یجب تعیین المعجز بل یکفی ان یقول انا آتی بخارق عن الخوارق ولا یقدر احد علی ان یاتی بواحد منها و فی کلام الآمدی ان هذا متفق علیه انتهی ای و ظاهر آن ست که تعیین معجزه واجب نیست بلکه کافی ست اینکه بگوید من خارقی را بیارم از خوارق و قادر نیست هیچ کس بر آوردن یکی از آنها و در کلام آمدی ست که این متفق علیه است فقیر حقیر گوید تقریر جواب درست نیست تسلیم کردم که تحدی و معارضه سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم با مشرکان پنج سال قبل از وقوع انشقاق بود مگر ازین لازم نمی آید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اولا خبر داده باشد که قمر را دو نیم خواهم کرد پس بعد زمان متطاول شق کرده باشد فلا یتم التقریب اکنون می گوییم که از بعض احادیث مرویه ثابت ست که بشنیدن که مشرکین مکه خواستگار شق قمر شدند معجزه هذا از سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر شد و این معنی را از کلام فاضل بی نظیر بپایه اثبات می رسانم ـــه از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید ـــه فاضل بی نظیر در همین رساله می طرازد کفار قریش مانند ابی جهل بن هشام و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و عاص بن هشام و اسود بن عبد یغوث و اسود بن مطلب و مانند اینها از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آیتی غیر معین و در بعضی روایات معین آمده طلب کردند و گفتند اگر در دعوی نبوت صادق هستی بشگاف برای ما ماه را آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر بکنم ایمان می آرند گفتند بلی پس سوال کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پروردگار خود این آیت را و اشاره کرد بدست شریف خود بسوی ماه و بعضی گفته اند بسبابه خود پس ماه بشگافت و دو پاره گشت تا که کوه حرا میان آن دو پاره بنمود پس فرمود صلی الله علیه و آله وسلم گواه باشید برین آیت و ابن جوزی عروة از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ندا کرد که ای فلان ای فلان گواه باشید پس نظر کردند با حسن نظر و گفتند بدرستی سحر کرد شما را این ابی کبشه یکی از ایشان گفت اگر سحر کرد پس قادر نیست که سحر کند بر اهل زمین را از آیندگان بپرسید از شگافته شدن ماه پس مسافران از آفاق بیامدند و کفار قریش از ایشان وقوع این واقعه پرسیدند ایشان خبر دادند که تحقیق ماه بشگافت ابوجهل گفت

که این جادوی قوی و محکم ست کذا فی مدارج و غیره و امام زاهد رحمه الله آورده که شبی ابوجهل و یهودی
بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید ابوجهل گفت ای محمد آیتی بمن بنمای والا سر تو بشمشیر ببرم
آنحضرت فرمود چه میخواهی ابوجهل بیهودی راست نگریست که چیزی خواهد که وقوع آن متعذر باشد
یهودی گفت او ساحر است او را بگو که ماه را بشگافد که سحر بر زمین متحقق می شود و ساحر را در آسمان
تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را بشگاف آنگاه بانگشت شهادت اشاره فرمود ماه بشگافت
وفی الحال دو نیم شد یک نیم بجای خود ماند و نیم دیگر بجائی دور تر رفت باز گفت بگو که ملتئم شود اشاره
کرد ملتئم شد در مقامی دیگر می آرد در در منثور ست که اخراج کرد ابونعیم در دلائل از طریق عطاء و
ضحاک از ابن عباس در قوله تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر گفت جمع شدند مشرکان بعهد
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بود از ایشان ولید بن مغیره مخزومی کافر که بر کفر خود بمرد و نازل
شد در ذم او ولا تطع کل حلاف مهین الایة و ابوجهل بن هشام فرعون این است که روز
بدر کشته شد و عاص بن وائل و عاص بن هشام و اسود بن عبد یغوث و اسود بن مطلب و ربیعه
بن اسود و نضر بن حرث پس گفتند نبی صلی الله علیه و آله وسلم را ان کنت صادقا فشق لنا القمر فرقتین
نصفا علی ابی قبیس ونصفا علی قعیقعان فقال لهم النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ان فعلت
تؤمنوا قالوا نعم قال وکانت لیلة بدر فسال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم ربه ان یعطیه
ما سالوا فامسی القمر قد مثل نصفا علی ابی قبیس ونصفا علی قعیقعان و رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
وسلم ینادی یا ابا سلمة بن عبد الاسد و ارقم بن الارقم اشهدوا یعنی اگر هستی تو راست گو
پس بشگاف برای ما قمر دو بار ای دو نیم نیم بر ابی قبیس باشد و نیمی بر کوه قعیقعان پس فرمود ایشان
را نبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم اگر بکنم ایمان آرید گفتند آری راوی می گوید که آن شب شب بدر
بود پس سوال کرد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پروردگار خود را که عطا کند او را مسئول
ایشان پس گردید که تحقیق می نمود نیمی بر ابی قبیس و نیمی بر قعیقعان و رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم ندا می کرد که ای ابا سلمه بن الاسد و ای ارقم بن ارقم گواه باشید در در منثور ست که
ابونعیم از طریق عطاء از ابن عباس رضی الله تعالی عنه روایت کرده گفت اهل مکه الی النبی صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم فقالوا هل من آیة تعرف بها انک رسول الله فهبط جبرئیل فقال یا محمد قل لاهل مکه

ان تختلفوا هذه اللیلة فتنتظرون آیة فاخبرهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بمقابلة جبرئیل فی هذا
لیلة اربع عشرة فانشق القمر نصفین نصفاً علی الصفا ونصفا علی المروة فنظروا ثم قالوا
بابصارهم فمحوها واعادوا النظر فنظروا ثم مسحوا اعینهم ثم نظروا فقالوا یا محمد ما هذا الا سحر فانزل آیة
اقتربت الساعة وانشق القمر از احادیث مرویه بخوبی هذا این معنی مدرک می شود که مشرکین یک مرتبه گاه
معجزه خواه شدند وخواستند که قمر به آیات کذائیه شق کرده شود وآنحضرت صلی الله علیه وسلم شق
فرموده بشبی که لیلة البدر بود وحدیث امام زاهد که مروی شد دلیلی صریح است برین دعوی چه هرگاه
ابوجهل معجزه خواه شد ودر صورت عدم ظهور معجزه آماده ایذارسانی وقتل گردید وسرور عالم صلی الله علیه وسلم
استفسار فرموده که کدام معجزه می خواهی ابوجهل متحیر ماند حبیب ورا ست نگریست تا چه گوید وچه
خواهد یهودی تعلیم کرد تا استدعای شق ماه نموده آمد ابوجهل همچو استدعا کرد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم شق قمر فرمود پس شق قمر از مقارنات الدعوی است نه آنکه بعد زمان متطاول واقع باشد ازین
تقریر واحادیث مرویه نمایان است که مرتبه اما شق القمر فعندنا لیس من المعجزات که در عبارت تفهیمات
آمده واقع است محل نظر نیست بلکه لانه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اخبر عنه قبل وجوده فکان معجزة
من هذا السبیل نیز مجروح شده است چه از احادیث مرویه این معنی ثابت نیست که اولاً آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خبر از شق داده باشد بعد آن بزمان متطاول شق فرموده باشد بلکه
احادیث مرویه صریح دلالت می کنند که بوقتی که مشرکین معجزه خواه شدند بمقام تحدی این معجزه
علی رؤس الاشهاد واقع شد که مشرکین متحیر گردیدند واز مسافرین بتفتیش پرسیدند آنچه فاضل
بی نظیر وقوع تحدی ومعارضه سرور عالم صلی الله علیه وسلم را با مشرکین پنج سال قبل از وقوع انشقاق
می گوید بنا بر انشای خاطرش این است که از انبیاء علیهم الصلوة والسلام هرگاه دعوی رسالت
ونبوت در بدو آغازش می گردید هر خارقی که همان وقت ظاهر شود مقارن دعوی است وبعد آن
الی مدة العمر آنچه بوقوع درآید مقارن دعوی نیست بلکه واقع بعد متطاول زمان وداخل اخبار
بالغیب است این معنی هرگز صحیح نیست زیرا که اولاً ازین لازم می آید که نفس معجزات معظم انبیاء الله
صلوات الله علیهم اجمعین سوای یک دو معجزه معجزه نباشد بلکه مدار معجزیت سائر اعجاز بر اخبار
بالغیب باشد وهذا کما تری ثانیا معجزاتی که بعد زمان متطاول از دعوی رسالت واقع شود

و دران قبل از قبل اخبار بالغیب واقع نشده باشد بلکه کفار معجزه خواه شوند و حسب استدعای شان
همان وقت معجزه ظاهر نشود معجزه نباشد زیرا که متطاول از زمان دعوی نبوت ست و دران
اخبار بالغیب نیست هذا کما تری آنچه حق این ست که هرگاه از نبی علیه الصلوة والسلام بعد دعوی
نبوت و اظهار معجزه هرگاه معجزه با ظاهر شود برای آن تجدید تصریح دعوی نبوت و تحدی
ضرور نیست بلکه قرائن احوال برای آن کافی ست چنانچه از عبارت شرح مواقف ظاهر ست
پس درین صورت هر معجزه که واقع شود مقارن دعوی خواهد بود والبته در هر معجزه که خود نبی صلی الله
علیه و آله وسلم فرماید که بعد مدت کذا واقع شود و باز دران طلب معارضه و تحدی واقع نه شود
و آن معجزه ظاهر گردد پس آن متطاول الزمان و معجزیت آن از اخبار بالغیب خواهد بود ٥

بیان شوق چه حاجت که شرح آتش دل	توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

فاضل بی نظیر گوید پس بنا بر این تحقیق خارقیکه بعد دعوی نبوت در زمان متطاول ظاهر شود
آن معجزه است باعتبار اخبار بالغیب بر مذهب مختار که مقارنت دران شرط است لیکن علم ما
باعجاز آن متاخر موقوف ست بر وقوع مخبر عنه و شق قمر از همین قبیل ست فقیر حقیر گوید آنچه
درباب اخبار بالغیب گفته شد صحیح ست و موافق عبارت شرح مواقف که مذکور شده مگر شق قمر ازین
قبیل نیست زیرا که در زمان متطاول واقع نشده و نه قبل آن اخبار بالغیب شده چنانکه بالتفصیل
مذکور شده و اگر همچنین ست پس این امری ست که در صدد اثبات آن بوده ام این همان مسلک
ست که مرا درین سخن هاست الحمد لله که فاضل بی نظیر بآن قائل شد و حق بمرکز خود رسیده ست فاما
افسوس همین ست که پس از هزاران دشواری ست ٭ هر چه دانا کند کند نادان ٭ لیک بعد از خرابی
بسیار ترا حیا و مرا آب دیده شد غماز ٭ و گرنه عاشق و معشوق رازدار انند ٭ فاضل بی نظیر گوید
خلاصه مقام آنکه بعضی علما حصول وقوع خارق بمقارنت دعوی نبوت از شرائط اعجاز قرار داده اند
و بعضی مقارنت حصول خارق را شرط نمی گویند پس کسانیکه مقارنت را شرط نمی گویند نزد شان حصول
خارق معجزه ست خواه مقارن دعوی باشد خواه متاخر از آن و کسانیکه مقارنت را شرط می گویند
نزد شان حصول خارق مقارن دعوی معجزه ست و خارقیکه بعد دعوی بزمان متراخی حاصل
شود دران سه قول ست بعضی گفته اند وجه دلالت دران اخبار بالغیب ست و بعضی گفته

که حصول خارق ست وبعضی گفته که اخبار بالغیب ست وقت حصول خارق ومختار قول اول ست
زیراکه اخبار در نفس الامر مقارن دعوی ست اگرچه علم بمعجزه بودن آن بعد وقوع خارق حاصل
شد پس قول ثانی باطل شد زیراکه حصول خارق مقارن دعوی نیست وقول ثالث لاطائل
ست زیراکه حصول را معجزه قرار دادن ممکن نیست مگر جای که وقوع آن امر خارق عادت باشد
چون شق قمر وبعد اوقات آن امر خارق عادت نمی باشد چون مجیئ زید از سفر مثلا پس کلیه نشد
ومبنای عبارت محدث دهلوی قدس سره بر قول اول ست وکسانیکه وقوع شق قمر را معجزه
می گویند قول ثالث مبنی بر عدم اشتراط مقارنت خارق ست با دعوی چنانکه بنذی ازین القمر
در بالا هم مذکور شد فقیر حقیر گوید این خلاصه اعادهٔ ترجمه شرح مواقف وشرح مقاصد ست مگر
آنچه مبنای عبارت تفهیمات قول اول قرار داده شده صحیح نیست زیراکه اخبار بالغیب بزبان متناول
نیست اگر تسلیم نموده آید نفس شق معجزه نخواهد بود بلکه شق قمر از آیات قیامت خواهد بود مثل
دابة الارض وطلوع الشمس من المغرب ودرین آیات اخبار بالغیب معجزه خواهد بود واین خلاف
صرائح احادیث مرویه ست ؎ ناخوش آواز گر دراز کند ٭ نه خداوند خلق ازو خوشنود ٭
ونیز آنچه مبنای معجزیت نفس شق القمر بر عدم اشتراط مقارنت خارق نهاده شد صریح غلط فهمی
ست زیراکه سیکه نفس شق را معجزه می گوید این را دعوی مقارن می داند کما یظهر من الاحادیث
المرویة فی هذا الباب الکون ویدفی ست که حضرت استاد علام نور الله مضجعه مجلین که بر اسے
عبارت تفهیمات برآورده فاضل بی نظیر باوصف این انکار واستمداد بآن اعتراف کرده اما انتظام
مجمل اول پس می گوید که بالفرض اگر شاه صاحب درین عبارت انکار وقوع معجزه شق فرموده اند
تاهم نسبت غوائت وضلالت بایشان عائد نمی گردد زیراکه نزد بعضی مذهب جمهور همین ست که وقوع
شق قمر نشده چنانچه در نسیم الریاض وفتوحات الهیه حاشیه تفسیر جلالین از قرطبی نقل کرده
وقال بعضهم لم یقع انشقاق القمر بعد وهو منتظر ای اقترب قیام الساعة وانشقاق القمر وان الساعة
اذا قامت انشقت السماء بما فیها من القمر وغیره وذکر الماوردی ان هذا قول الجمهور وقال لانه لو انشق
ما بقی احد الا راه لانه آیة والناس فی الآیات سواء وقال الحسن ای الحسن البصری اقتربت الساعة
فاذا جاءت سینشق القمر بعد النفخة الثانیة اما اقرار مجمل ثانی پس قبل ازین مذکور شد که فاضل بی نظیر

می گوید خارقیکه بعد دعوی نبوت در زمان ستطاول ظاهر شود آن معجزه است باعتبار اخبار بالغیب
الی قوله وشق القمر از همین قبیل ست این وقت بر تقریر فاضل بی نظیر آفرین می گویم که باوصف
این شور وشغب واین انکار و استبعاد اعتراف محملین نمود فالحق یعلو ولا یعلی ع مردکی
غرقه بود در گنگا * ساکن جهگڑا بود پندارم * بانگ می کرد و زاری نالید * کای دریغا کلاه
و دستارم * فاضل بی نظیر گوید و باقی جوابات تقریر فاضل لکهنوی از خلاصه رسالهٔ فاضل
حیدر آبادی که بالا مرقوم شد ظاهر و هویداست حاجت تکرار نیست فقیر حقیر گوید چون جواب
هفوات فاضل احراری بطور استقصا در رساله جداگانه مسمی به عقد الدرر و تبصرة نگاشته ام
لهذا درین رساله تعرضی به کلام شان نمی کنم هر که را زیاده ازین تحقیق منظور باشد یا هر که فی نفسه
شوق اطلاع کیفیت هفوات فاضل احراری رامپوری داشته باشد بهر دو رساله مذکوره که مطبوع
و متداول می باشند رجوع آرد افسوس ست که فاضل بی نظیر با این همه دانی و اتکیه گاه خود کرده

بمرگ فاضل احرار کم نه گشت جهان	که قائم ست مقامش نتیجه فاضل
نه گویمش که در و دانشی ست یا فضلی	که نیست در همه آفاق مثل او جاهل

الحمد لله الذی وفقنا علی الاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام وآله العظام واصحابه الکرام
الی یوم القیام

خاتمة الطبع ریختهٔ قلم جادو رقم بقراط عصر سقراط دهر جناب
حکیم محمد عبد القدوس صاحب سکندرپوری سلمه

ثنا ہاے مر ایزد پاک را	فزاینده تارم تاک را

تحمید خالقی را که نور صنعتش چون بر فلک درخشید مهر و ماه و دیگر کواکب را منور گردانید
و هرگاه ضیاء حکمتش بر کرهٔ ارضی افتاد بنیاد اجساد مطهره و مقدسه انبیاء و رسل برای
ازالهٔ ظلمت کفر و فساد نهاد و نعت مر رسولی را که شق قمر آیتی ست از آیات رسالت او
و معراج و اختصاص به تقرب دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی دلیلی ست واضح بر
غایت جلالت او صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین ما دامت السماء دائرة حول الارضین

انا العبد می گوید اقل الخلیقه بل لاشی فی الحقیقه حکیم محمد عبد القدوس سکندرپوری تجاوز الله تعالی عن
سیاته وجعله فی مرضیاته که این کتابیست لاجواب وجوابیست باصواب دعویش مدلل ست
تقریرش مسلسل هر که دید بدل پسندید و هر که شنید محو گردید من تصانیف جامع معقول و
منقول حاوی فروع و اصول حامی دین متین ماحی اوهام مخالفین مناظر بی نظیر متکلم خوش تقریر
برگزیده آفاق مجمع اخلاق عالم بی عدیل فاضل فاقد المثیل مرکز دائره رشاد محور کره سداد
بحر تحقیق محیط تدقیق استاد زمان محسود اقران جناب مولانا حکیم وکیل احمد سکندرپوری ادام الله
شموس افضاله طالعة و اقمار اجلاله لامعة که قلم برداشته بدون آنکه رجوع بسوی دیگر آرد تصنیف
فرموده بحث شق القمر را بکمال صفا و انجلا بچشم عالمیان نموده و از قلوب منکرین و باغیین
زنگ شکوک و اوهام ربوده لهذا خواستم تا به حلی طبع آراسته کنم تا ناظرین محو جمال با کمالش
شوند بس به توجه خان والاشان مجمع صفات منبع برکات جناب نادر حسین خان ادامه
الله المنان در مطبع حسینیه فیض زیب انطباع یافته مقبول عالم و عالمیان افتاد

قطعهٔ تاریخ متضمن قواعد سخنوری و سخندانی و مروج احکام نکته سنجی و نکته رانی جناب مولوی ولی الحسنین صاحب سکندرپوری سلمه

عمده رساله ہے یہ طرز بیان ہے جمیل
دعوے ہیں سارے درست خوب ہیں قوی دلیل

جبکہ یہ نسخہ چھپا غیب سے آئی ندا
طبع کی تاریخ ہے مصدر فیض جلیل
۱۲۹۷

قطعهٔ تاریخ ریختهٔ قلم اعجاز رقم غواص قلزم تحقیق شناور دریای تدقیق جناب مولوی وصی الحسنین صاحب سکندرپوری سلمه

اظہار حق مولوی تصنیف ہے جب اسکی
اسکا جواب لکھنا بیشک مکابرہ ہے

تھی فکر سال ہاتف آئی ندائے غیبی
تاریخ طبع اسکی نامی مناظرہ ہے
۱۲۹۷

قطعهٔ تاریخ چکیدهٔ کلک گهرسلک شاعر لاجواب فرد انتخاب

جناب شیخ محمد عبد العزیز صاحب سکندرپوری سلمہ

نسخہ یہ چھپا ہے بہت اچھا — تحریر نفیس و موسس ہے
ہاتف نے کہی تاریخ اسکی — تقریر نفیس و موسس ہے
۱۲۹۷ھ

گہرریزی خامۂ گنجینۂ معانی درج سخندانی جناب شیخ محمد عبد الاحد صاحب سکندرپوری سلمہ

جبنی اسی دیکھا ہی احسنت کہا دل سے — استاد محقق نے تقریر عجب لکھی
ہاتف نے کہا ہم سے کیون فکر مین بیٹھے ہو — مرغوب الماجد ہی تاریخ بہت اچھی
۱۲۹۷ھ

از افادات خامۂ عنبرین شمامہ نبض شناس سخن ہنر اجداد گفتار عروج کوکب فن فروغ طالع اشعار جناب حکیم محمد عبد القدوس صاحب سکندرپوری سلمہ

واہ کیا عمدہ رسالہ یہ چھپا — رنگ منکر کا ہوا دیکھ کے فق
سر جھکائی ہوئی کیون بیٹھے ہین — آج کرتے نہین ذق ذق لق لق
کیون مکدر ہے طبیعت حضرت — اسقدر دل مین ہے کیون آج قلق
مثل دامن کے پھٹے حالت ہے — اور گریبان کیطرح سینہ شق
ایسے عالم نے لکھا ہے اسکو — ساری تقریر ہے جسکی برحق
ہر دلیل اوسکی مسلم پائے — منع کو دخل نہین ہے مطلق
مدرسہ مین وہ اگر آ بیٹھین — شیخ قانون کا لے اونسے سبق
ایک نسخہ مین کرین چہرہ صاف — چاند کی منہ پہ اگر نکلے بہق
ہاتف غیب نے تاریخ کہی — گہرافشان عنایات حق
۱۲۹۷ھ

قطعۂ تاریخ فرخ بزم آفرینش چراغ چشم دانش و بینش

جناب شیخ محمد ظہور الحسن صاحب سکندرپوری سلمہ

مولوی وکیل احمد ہست ۔ مجمع علم منبع افضال
مقتدائے جہان وحید زمان ۔ صاحب علم و فضل و جاہ و جلال
عمدہ بحثی بانشقاق قمر ۔ کرد تقریر آن ستودہ خصال
ہیچو تقریر جامع و مانع ۔ نشدہ در زبان ماضی و حال
ہست تقریر وی طرب انگیز ۔ می برد از قلوب رنج و ملال
ہر بنائے کہ داشتہ منکر ۔ دست تقریر کرد استیصال
عمر او در ترقی جاوید ۔ باشد از فضل ایزد متعال
دائما در جہان معزز باد ۔ یار او باد دولت و اقبال
سال طبعش چو از خرد جستم ۔ گفتم سال
ففضل وافر نمود ۱۲۹۷

قطعۂ تاریخ گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکتہ دانی جناب مولوی محمد اسعد سکندرپوری سلمہ

مرجع دہر وکیل احمد نے ۔ واہ کیا عمدہ رسالہ یہہ لکہا
ایسی تقریر مسلسل دیکہیے ۔ جیسی کوثر مین روان آب صفا
ہاتف غیب نے اسکی تاریخ ۔ چشمۂ فیض جہان ہم سے کہا
۱۲۹۷ھ

قطعۂ تاریخ مجمع اوصاف و محامد جناب شیخ محمد واجد سکندرپوری سلمہ

مولوی وکیل احمد ہین ۔ علم مین فضل مین مگر یکتا
بحث شق القمر مین لکہا ہے ۔ ایک رسالہ نیا بہت اچہا
ہوئی تاریخ طبع جب منظور ۔ خوان احکام شرع ہمنی لکہا
۱۲۹۷ سنہ ہجری

قطعۂ تاریخ من نتائج افکار ابکار رنگ افروز چہرۂ رنگین بیانی آبرو بخش محیط گوہر فشانی زبان آموز بزم علوم زور اندوز رزم فہوم جناب شیخ محمد عبد القیوم صاحب سکندر پوری سلمہ

تعریف مصنف کی کچھ ہو نہیں سکتی ہے
جب طبع ہوا نسخہ ہاتف نے کہا مجھ سے
وہ آپ بھی ہیں اچھے تصنیف بھی اچھی ہے
منظور بلا ترک ہے تاریخ نگار اسکی
۱۲۹۷

قطعۂ تاریخ عالی دستگاہ والا پائگاہ جناب احمد شاہ صاحب سکندر پوری سلمہ

کتابی عمدہ چون مطبوع گردید
درین سبحتی چو از شق القمر رفت
شکستہ مشت او افکار ز الیشت
نوشتم سال استدلال انگشت
۱۲۹۷

تقریظ و قصیدۂ نتیجۂ طبع بلند و فکر ارجمند جناب مولوی محمد سعید صاحب سکندر پوری سلمہ

ستیر کلامی کہ از فلک سپر تو تجلی خویش بر جبل بوقبیس چرخ سینہ بدر را دو پارہ سازد و سر گردانان تیہ انکار معجز بیانی تلامذہ رحمن را براہ راست آرد تمجید صانعی در خور ست کہ خامہ را ہم رنگ انگشت و صفحہ را ہم صورت بدر آفرید و رہ نوزدانان لوح و قلم را یک قلم بہ ہدایت کور سوادان مدرسہ ضلالت جلوہ سرای منصۂ شہود گردانید سبحانہ ما اعظم شانہ و درود نامحدود ہدیۂ بارگاہ سید الانبیا و سرور اصفیا خسرو اتقیا محمد مصطفی حامی روز حشر معا شگاف بدر چہر سپہر اصطفا ماہ برج ارتضا کہ سیل انگشتش دیدہ سفید قمر را جلای دیگر بخشید و بہمین پای مبارکش فرق فلک الافلاک تاج افتخار بر سر کشید ہ عوض از لفظ او این سخن اظہر است ہ الف نیست انگشت پیغمبر است ہ صلوٰۃ اللہ علیہ و سلامہ و علی آلہ الطاہرین و اصحابہ الماہرین اما بعد مخفی مباد کہ دلم چشمۂ آب گہر ست و زبانم موجۂ کوثر قلم از دست چرخ برین میگیرم و دوات از دیدۂ حور العین ازآن رو کہ حرف ستایش نسخۂ متبرکہ مقدسہ دافع الشقاق عن اعجاز الانشقاق بر زبان دارم کہ سطور